

لهجه کازرونی قدیم

در کتاب فردوس المرشدیه تالیف محمود بن عثمان کازرونی (سال تالیف ۷۲۸) و کتاب مرصد الاحرار تالیف محمد بن عبدالرحمن کازرونی (سال تالیف ۸۳۰) کلمات و عباراتی از شیخ ابواسحق کازرونی صوفی معروف قرن پنجم (متوفی ۴۲۶) نقل شده که بلهجه محلی کازرون است و درخور توجه و ملاحظه میباشد

دو کتاب مزبور با اینکه بترتیب در اوائل قرن هشتم و نهم تالیف شده دارای منشأ و ماخذ قدیمتری میباشد بدین معنی که هر دو اقتباس و ترجمه از کتابی هستند که بین سالهای (۴۵۸-۵۰۲) بوسیله خطیب امام ابوبکر در شرح کرامات و احوال شیخ ابواسحق بر بی نوشته شده (۱) و چون این شخص خلیفه سوم طریقه شیخ ابواسحق و نزدیک بزمان او بوده و بعلاوه اهل زبان است میتوان تصور کرد که کلمات و عبارات شیخ را همانطوریکه شیخ ادا کرده در کتاب خود آورده ولی متأسفانه کتاب او از میان رفته و مطالب آن بوسیله فردوس المرشدیه و مرصد الاحرار بما رسیده و بعلمت بعد زمان در این دو کتاب اخیر کلمات شیخ دچار تحریف و تغییراتی شده که صورت اصلی خود را از دست داده است و البته تصرفات نسخه برداران نیز در این امر مدخلیت تامه داشته ولی آنچه موجب خوشبختی است اینکه مفهوم عبارات شیخ بفارسی در هر دو کتاب آورده شده و میتوان بکمک آن وبا توجه بلهجه های امروزه نواحی کازرون تا حد زیادی اختلافات موجود را مرتفع ساخته صورت اصلی عبارات شیخ را بدست آورد و من نیز این مقاله را بهمین منظور نوشته ام

ماخذ این مقاله نسخه ایست از فردوس المرشدیه که اخیراً بکوشش ایرج افشار از روی نسخه چاپی خاورشناس معروف آلمانی فریتز مایر Fritz meier در تهران بچاپ رسیده و عبارات مرصد الاحرار نیز طبق صورتی است که در حواشی کتاب مذکور نقل شده :

۱- در صفحه ۱۳۸ فردوس المرشدیه این شعر آمده :

بهت بود از تی من الست مخاکم فه بواد بکمی ددین

در ذیل صفحه از مرصدا لحرار چنین نقل شده :

بهت بود از تی الست مفرکم فبو بکمی ددین

از مقایسه دو نقل فوق با توجه به لهجه دهات اطراف کازرون باید صورت صحیح شعر چنین باشد :

بهت^۱ بود^۲ از تی^۳ الست^۴

مفر^۵ کم^۶ فبو^۷ بکمی^۸ ددین^۹

bahte bevad az teye men alest

me'er kem febevâ bekami dadin

این شعر ۱۰ هجائی است (بنسبت ۴ و ۶) و وزن آن چنین است :

— — — — — ۰ — — — — — (۱)

معنی : ای بخت بد از پیش من برخیز مگر مرا بپادخواهی داد ؟

۲- در صفحه ۱۳۸ چنین آمده :

من دوست گل نیم که هر سل ماهی من دوست مردبم که سل سالی

و باز :

من دوست موردبم خسروانی که همه درختی بشوت ام تو بمانی

این قسمت از مرصدا لحرار نقل نشده و همچو بنظر میرسد که :

(۱) - در شعر اول کلمه «من» الحاقی است زیرا در لهجه های اطراف کازرون

معمول نیست که در حال عادی با وجود آوردن ضمیر با فعلی آنرا جدا گانه هم بیاورند بنا براین شعر باید باین صورت باشد :

دوست گل نیم^{۱۰} که هر سل^{۱۱} ماهی

دوست موردبم^{۱۲} که هر سل^{۱۳} سالی

duste gol nebom ke har sal mâhi

duste murd bom ke har sal sâli

وزن آن ۱۰ هجائی است (بنسبت ۵ و ۵)

— — — — — ۰ — — — — —

معنی : دوست گل نمیباشم که در هر سال ماهی است دوست موردم که هر سال سالی است (همیشه سرسبز است)

(۲) - در شعر دوم نیز «من» الحاقی است و با ملاحظه وزن و معنی باید باینصورت باشد :

دوست موردیم خسروانه
که همه بشوت ۱۲ ام ۱۳ بهمانه ۱۴

duste murdbom xosrovâne

ke hame bešut em bemâne

شعر فوق ۹ هجائی است (بنسبت ۵ و ۴)

— — — — — ۰ — — — — —

معنی : دوست مورد خسروانی هستم که همه درختان پژمرده میشوند و او میماند
۳- در صفحه ۱۴۳ این عبارت دیده میشود :

تفه بود کش گر تو تفه کرت

بنقل از مرصد الاحرار :

تفه بود کش کار تفه کرد

و صحیح آن باید چنین باشد :

تفه ۱۵ بو ۱۶ کش کر ۱۷ تو تفه کرت ۱۸

tefah bu keš kar to tefah kert

معنی : تباه بود که تو کار تباه کردی

۴- صفحه ۲۷۸ : بلفظ شیرازی سؤال کرد :

چون هن که یکی می تو زنن و یکی می بد زنن

بنقل از مرصد: یکی می نوزین و یکی می بدزین

جواب بلفظ کازرونی:

و گفت: اویشان نفیست و ام شان نفیست

بنقل از مرصد:

بنیست وام بفیست (ودر حاشیه) ای شان بویست وام شان نویست (صح)

(۱) - عبارت شیرازی باید چنین باشد:

چون هن ۱۹ که یکی می نوزین^{۴۰} و یکی می بدزین^{۴۱}

cun hen ke yeki mi nouzen vo yeki mi bedz en

معنی: چونست که یکی را مینوازند و یکرا میگدازند؟

(۲) - عبارت کازرونی باید اینطور باشد:

ای شان^{۴۲} بفیست^{۴۳} و ام شان نفیست

oyšân befayest vc emšan nefayest

معنی: او شانرا میبایست و ایشانرا نمیبایست

تذکر: در کتاب معنی آن چنین آمده « او شان خواستند و ایشان نخواستند » و

این ترجمه بمفهوم است نه بلفظ.

۵- در صفحه ۲۷۹ این عبارت دیده میشود:

فهر^{۴۴} ادشتی^{۴۵} بوری^{۴۶}

(؟) feher adešti . . .

در کتاب عبارت فوق را چنین معنی کرده « در هر آتشگاهی آتشی است » ولی کلمه آخر

عبارت را نمیتوان با کلمه ای تطبیق داد که معنی « آتش » بدهد؟

۶- صفحه ۲۹۷:

بنده من شب اول گور بدنی که موکی^{۴۷} توام

bandaye man šebe avvale gur bedani ke mo kiye to om

معنی: ای بنده من شب اول گورخواهی دانست که من چه کس تو هستم؟

۷- در صفحه ۲۹۸ چنین آمده:

کر بنز اهنال اش آخر این بر آورد این زمان ندید

و بنقل از مرصد الاحرار:

کر پنزا نلش آخر این بو ایزمان دی
و باید صحیح آن چنین باشد :

کر پنزا ۴۸ نلش ۴۹ آخر ام بو ۴۰ ایزمان دی ۴۱
kare penzâ saleš âxer em bu oyzemân di

معنی : کار پنجاه سالش را نتیجه این بود. آن نیز دیدیم
۸- در صفحه ۳۱۵ : هر کش هر دو یک نبوت نیک نبوت

هر کش هر دو یک نبوت نیک نبوت

بنقل از مرصد الاحرار :

هر کش هر دو یک نبوت اش ۴۲ یک نبوت

با توجه به موضوع حکایت و سیاق بیان عبارت اخیر بنظر صحیح است و چنین تلفظ میشود

her keš her do yek neboet eš yek neboet

معنی : هر کرا هر دو (یعنی وجود و عدم و بود نبود) یکسان نباشد او را معبود
یکی نیست

۹- در صفحه ۳۲۷ :

ره کرو کرتین بوه که ره بغداد کردین

و بنقل از مرصد الاحرار :

ره ثر کرو کرتین بو از ره بغداد کردین

و باید چنین باشد :

ره سر ۴۳ کرو ۴۴ کرتین ۴۵ بوه ۴۶ که ره بغداد کرتین

rah sere keru kartin beveh ke rehe baydâd kartin

معنی : راه سر گریوه (گردنه) گرفتن بهتر است که برای بغداد رفتن

۱۰- در صفحه ۳۳۳ :

چش ۴۷ میرم ۴۸ و می برم و کس خو ۴۹ نمی بونم ۴۰

در مرصد نیز همین عبارت ذکر شده و صحیح بنظر میآید و باید چنین تلفظ شود

ceš miyarom o mi borom o kese xo nemi bunom

معنی : چشم میآورم و میبرم و کسی از آن خود نمی بینم

۱۱- در صفحه ۳۶۷ :

دو دل ده ۴۱ دلی نبوت دلی دومهر نورزت ۴۲

عبارت فوق صحیح بنظر میآید ولی از نظر وزن قاعدتاً باید کلمه « دومهر » در اول مصرع دوم باشد

do mehr deli norzet du del fe deli neboet

وزن آن هفت هجائی (بنسبت ۲ و ۵) و از اوزان متداول است :

— ۱ — ۰ — ۱ — ۱ — ۱ —

معنی : دو دل در یک شکم نباشد و یک دل دومهر نورزد

۱۲- در صفحه ۳۶۸ :

خوش بوت مهر ده فرینی ۴۳ کش گوشت و پوست ده بروت ۴۴

شعرفوق از مرصد نقل نشده و صحیح بنظر میرسد و تلفظ آن چنین است :

xoš bovet mehr fe ferna i keš güšt o püst fe berut

شعر فوق ۵۸ هجائی است (بنسبت ۴ و ۲) :

— ۱ — ۱ — ۱ — ۰ — ۱ — ۱ — ۱ —

معنی : خوش بود مهر در جوانی که گوشت و پوست با آن بروید

۱۳- در صفحه ۳۶۹ :

نمیتون ام طـاقت نیست ام جا ده نیست غم خرد ین

اکنون ده بخت من اشکوف از دوست نفی کله بردین

و بنقل از مرصد الاحرار :

نمیتون ام طاقت نیست ام جا فنیت غم خرد ین

اتون فیخت من اشکوفت از دوست نفی کله بردین

و صحیح آن باید چنین باشد :

نمیتون ۴۵ ام ۴۶ طاقت نیست ام جا ده نیست ۴۷ غم خردین ۴۸

اتون ۴۹ فبهنم اش کف از دوست نفی ۵۰ کله ۵۱ بردین

nemitün om tâxat nist
om jâ fe nist xam xordin
etüm fe bahtom eš gof
az dust nefay kela bordin

این شعر هفت هجائی (بنسبت ۳و۴) و از اوزان معروف ترانهای محلی است

— — — — —

معنی: نمیتوانم و تاب ندارم و جا برای غم خوردن در من باقی نمانده اینچنین
به بغت من گفت که نباید از دوست گله کنی

۱۴- در صفحه ۳۷۰:

بونانک می دوی اوفه که میشی ابوانک میکنی
و بنقل از نسخه دیگر:

بونان که می دوی بونان که می جییی
چند سطر پایین تر:

ای تو کنبوس کس چه مه هست وای من کم کس چون تونیست
و بنقل از مرصد الاحرار:

بونان که فکه می دوی و می شی و بانگ کنی
ای تو کت بس جانم هست وی م که کس جان تونیست
و باز در همین کتاب اخیر:

ای تو کت بوس جوم هست وای م کم کش جو تونیست
از مقایسه مجموع با رعایت وزن و با توجه به سابقه و روشی که در عبارات شیخ معمولست
همچو بنظر میآید که در اصل چنین بوده:

بونان^{۵۴} که می دوی بونان که می جییی^{۵۳}
بونان که فکه^{۵۴} میشی^{۵۵} ا بوانگ^{۵۶} می کنی
ای تو کت^{۵۷} بس جوم هست وی م کم کس چو تونیست

bünân ke mi devi

bünân ke mi jii

bünân ke fe koh mi ši o bevâng mi koni

ey to ket bos co mo hest

vey mo kem kes co to nist

شعر اول شش هجائی است (بنسبت ۴و۲) :

— — — — —

و شعر آخر هفت هجائی است (بنسبت ۴و۳) :

— — — — —

معنی : می بینم که میدوی و میجوئی و بکوه میروی و بانك میکنی : ای تو که بسیار
کس چون من داری و ای من که يك کسی چون تو ندارم

۱۵- در صفحه ۳۷۲ :

نزیکه شمه روز بیوت و انده شمه اس تی نبوت

بنقل از مرصد الاحرار :

نزيك شمه روز نبوت انده شمه آخر نبوت

و صبیح آن چنین است :

نيزيك ۵۸ شمه روز بیوت انده شمه تی ۵۹ نبوت

niztke šoma roz babovet

andohe šoma tey nabovet

این وزن نه هجائی است (بنسبت ۴و۵) :

— — — — —

معنی : نزدك است شمارا روزی برسد که انده شما پایان نداشته باشد

در صفحه ۳۷۳ : بلفظ ارهستانی (۱) :

۱- در اطراف کازرون بنام ارهستان قریه‌ای شناخته نشد ولی از قرائنی که در
حکایت گناب موجود است «ارهستان» از محال توج بوده و این قصه بگفته قاموس الاعلام
در نزدیکی کازرون قرار داشته و عبارت ارهستانی نیز نشان میدهد که یکی از فروغ گویش
کازرونی بوده

یا شیخ : کهری جن تو شم دھو سن تو هذم که جروی کر من بجیی
بنقل از مرصد الاحرار :

ای شیخ : کهری جان تشم ره و شن اتو نفذم که جری من بجوی

و صورت صحیح آن باید چنین باشد :

ای شیخ : کهری ۶۰ جن ۶۱ تو شم ۶۲ ره و شن ۶۳ اتو ۶۴ ندم ۶۵ که جری ۶۶ کر من
بجیی ۶۷

ey šeyx kohriye jane to šom rah vošon ato nemod ma
ke jarey kare man bejii

معنی : ای شیخ فدای جان توشوم اوشان راهم بتو نمودند که چاره کار من بجویی
۱۶- در صفحه ۳۷۳ :

دل فا که نیزیک دوست که دره ره نیزیک بیوت

این شعر از مرصد الاحرار نقل نشده و باید چنین باشد :

دل فا ۶۸ نیزیک دوست بیوت که دره ۶۹ ره نیزیک بیوت

del fâ nizike düst babovet

ke döra rah nizik babovet

وزن ۹ هجا (نسبت ۵ و ۴) :

— ۱ — ۱ — ۱ — ۱ — ۱ — ۱ — ۱ — ۱ —

معنی : دل باید بدوست نزدیک باشد تاراه دور نزدیک شود

توضیحات لازم

۱- بهت = baht = محرف بخت

۲- بود = bevad = بد (پهلوی vat)

تذکر- در لهجه کازرونی قدیم غالبا بعد از «ب» که در اول کلمه و دارای زبر کشیده یا کوتاه باشد در تلفظ چیزی شبیه به «و» میآورده‌اند: بود=بد ، بوه=به ، بوانک=بانک بواد=باد

۳- تی=tey= نزد ، پیش ، هم امروز در اطراف کازرون بهمین معنی معمول است چنانکه در این شعر دشتی ملاحظه میشود :

وری بریم تی پدرشمس عهدی بوندیم
هر کمون عهد بشکنه کمر نبندیم

(و شاید از ریشه اوستائی dâ باشد)

۴- الست = alest = فعل امر دوم شخص مفرد از alestadin . مرکب است از «ال» = ور (پهلوی apar) و «است» = ایست (اوستائی stâ) روی هم یعنی برخیز این فعل در اطراف کازرون بصورت «وراستدین» varstadin و در بختیاری و راستیدن var stidan معمول است :

امرو زچه سر نزیده افتو یارم نوربستیده ازخو (بختیاری)

۵- مفر = mayer = مگر - بعضی گافها در لهجه کازرونی قدیم به «غ»

بدل میشده

۶- کم = kem مرکب از «ك» ربط و «م» ضمیر اول شخص مفرد مفعولی = که مرا

۷- فبوا = febevâ مرکب از «ف» بمعنی «ب» حرف اضافه و «بوا» مخفف

بواد = باد (اوستائی vata ، پهلوی vât)

تذکر- ف یا فه در کازرونی قدیم بمعنی «ب» و «در» میآمده و امروزه در اطراف

کازرون و va = و گاهی «a» تلفظ میشود (پهلوی pat)

چکنم واوخدا سی کریسکن ملث پیل ناروا د در زدم پس (کهارج)

۸- بکمی = bekami = بخواهی مرکب از «ب» و «کام» و «ی» خطاب = دوم شخص

مفرد مضارع از مصدر کامستن = خواستن (از ریشه اوستائی kâ)

۹- ددین = dadin محرف «دادن» (از ریشه اوستائی dâ پهلوی dâtan)

تذکر- در کازرونی غالبا â = a و i یا e = a میباشد چنانکه در عبارات شیخ ابواسحق

بکرات مشاهده شد - درخراسان نیز غالبا $\hat{a} = a$ میباشد

۱۰- نیم = nebom اول شخص مفرد مضارع منفی از فعل بودن مرکب از «ن» نفی و «بم» (از ریشه اوستائی bü) صرف این فعل در لهجه های اطراف کازرون چنین است :

مصدر: بودین budin ماضی: بو bu در صیغه های مضارع : bovem = bom
bovin = bin, bovi = bi, boven = bun, bovet = but, bovim = bim
فعل امر: آ بو âbu

۱۱- سل = sal = سال (اوستائی sared) و در رسم الخط مرصدا لحرار بجای «س» «ث» آمده : تل . همچنانکه بجای «سر» «ثر» آورده .

۱۲- بشوت = bešovet = بشود ، سوم شخص مفرد مضارع از فعل شدن (ریشه اوستائی šü در پهلوی šutau) صرف این فعل در اطراف کازرون چنین است :

مصدر: شدین šodin ماضی: ش šo و صیغه های مضارع در حال تخفیف: šom شیم
šim شوت šüt و شون šun شی šī و شین šin فعل امر: آشو âšu
۱۳- ام = em ، ضمیر مفرد اشاره نزدیک ، چنانکه در کلمات امسال ، امشب ، امروز (در اوستا im)

۱۴- بمانه = bemâne = بماند

۱۵- تفه = tefah = تباه ، امروزه در اطراف کازرون «توا» تلفظ میشود

(پهلوی tapâh)

۱۶- بو = bu = بود

۱۷- کر = kar = کار (اوستا kar)

۱۸- کرت = kert = کرد، فعل ماضی از مصدر کرتین ماضی: کرت مضارع :

گرم کریم الخ

تذکر: در کازرون قدیم مانند پهلوی فعل ماضی بوسیله ضمائر قبل از خود صرف میشود:

تو کرت . تان کرت . م کرت . مان کرت . اش کرت . ایشان کرت در «جز»

اصفهان هنوز این نوع صرف معمول است :

بیجمدی (دیدم) هر طایفه ایرا رخشان سوی تو بو

دلشان آئینه حلقه کیسوی تو بو (جزی)

۱۹- هن = hen = هست ، اکنون he (از ریشه اوستایی ah)

۲۰- نوزن = nozen مخفف نوازند

۲۱- بدزن = bodzen مخفف بدازند = ودازند = گدازند

۲۲- ای شان = oi yšân = او شان مرکب از او + شان ام شان = emšân = ایشان

۲۳- بفیست = befayest = بیایست امروزه بویت beveyest

(پهلوی apâyest) فعل بایستن چنین صرف میشود :

مصدر: ویستن vayesten . ماضی: ویست vayest . مضارع وام vâm

ویم vayim . وا vâ . وین vâyen ، وی vay ، وین vayiy در قدیم بجای

«و» «ف» مینوشتند (رک شماره ۴۹)

۲۴- فهر = درهر

۲۵- ادشت = adešt مرکب از adeš = آتش (اکنون ادش) ، (پهلوی

ataxš) + «ت» مخفف dey = جا (رک شماره ۳) روی هم یعنی جای آتش ، آتشدان ، آتشگاه

۲۶- این کلمه معلوم نشد

۲۷- کی = ki = کس

۲۸- پنزا = penzâ = پنجاه

۲۹- نل = sal = سال

۳۰- ام بو = این بود

۳۱- ایزمان دی = oyzmân di مرکب از oy = ضمیر مفرد اشاره

دور = آن و ز = z بمعنی نیز (در پهلوی c = هم) ، مان دی = man di = دیدیم

اول شخص جمع (رک ذیل شماره ۱۷) صرف این فعل چنین است :

مصدر: ددین dadin ماضی: دی di مضارع: بونم - بونیم . بونی . بونین . بونه

بونن

۳۲- اش یك نبوت = iš yek nebovet = اورا یکی نبود

۳۳- در رسم الخط مرصدا لحرار ث = س و شاید انتخاب این حرف ارتباطی با

صدای «س» داشته (رک ذیل شماره ۱۱)

۳۴- کرو = keru = گلو ، گردنه . گریوه (اوستائی gari ، geyri)

۳۵- کرتین = kartin = کردن (رك شماره ۱۷)

۳۶- بوه = beveh = به (اوستا vahü یا vaehu) (رك ذیل شماره ۲)

۳۷- چشم = ceš = (اوستا jašman)

۳۸- می برم = mi yarom مخفف میآورم در خراسان نیز همینگونه تلفظ

میشود

۳۹- خو = xo = خود ؛ مخفف خود (اوستا ahva)

۴۰- نمی بونم = nemi bunom = نمی بینم (رك ذیل شماره ۲۹)

۴۱- فهدلی = دردلی

۴۲- نورزت = nurzet = نورزد

۴۳- فرنه = ferna = برنا ، اکنون و رنا

۴۴- فه بروت - fe brut مرکب از (فه = در) و (بروت = بروید) = دروید

(از ریشه اوستائی raod) صرف این فعل :

مصدر: روتن roeten ماضی: روت roet مضارع: بروم brum برویم bruem

بروید berut ، بروند bruen ، بروئی brui ، بروئین bruin

۴۵- نمی تون = nemi tun = نمیتوانم (ضمیر بقرینه «ام» که بعد از آن آمده

حذف شده)

۴۶- ام = om مرکب از o عطف و «م» ضمیر = و مرا

۴۷- ام جافه نیست = و اندرم جای نیست

۴۸- خردین = xardin = خوردن

۴۹- اتون = etun = همچنین (بهاوی eytun)

اش = eš - او (این ضمیر در مورد فاعلی و مفعولی هر دو بکار میرفته)

گف = gof = گفت (از ریشه اوستائی gaob)

۵۰- نفی = nefay = نباید تو ، دوم شخص مفرد از فعل نفا = نباید ، صرف آن

چنین است :

نقام nefâm، نفییم nefayim، نفی nefey، نفین nefayin، نفا nefâ، نفین nefayen
 ۵۱- کله = گله

بردین = بردن (از ریشه اوستا bor)

۵۲- بونان = bunân مرکب از «بون» (رك ذیل شماره ۲۹) و «آن» حالت
 = در حال دیدنم، می بینم (ضمیر بقرینه حذف شده)

۵۳- می جیی = mijiyi = میجوئی

۵۴- فکه = fekoh مرکب از «فه» و «که» مخفف کوه = بکوه = در کوه

۵۵- میشی = miši = میشوی (رك ذیل شماره ۱۲)

۵۶- بوانك = bevâng = بانك (رك ذیل شماره ۲)

۵۷- كت = که تورا

۵۸- نيزيك = nezik = نزدیک

۵۹- تی = tey = طی (عربی)

۶۰- کهری = kohri = بدل، عوض (رك فرهنگ نفیسی)

۶۱- جن = jan = جان (پهلوی gân از ریشه اوستا gaeva)

۶۲- شم = šom = شوم (رك ذیل شماره ۱۲)

۶۳- وشن = vošon = ایشان

۶۴- اتو = ato مرکب از (a = و = ب) و (تو ضمیر)

۶۵- نمدم = nemodma = نمودندم مرکب از «نمد» مخفف «نمود» و «م»

ضمیر اول شخص در حالت مفعولی و اضافه

۶۶- جری = jarey = چاره (از ریشه car)

۶۷- بجیی (رك شماره ۵۵)

۶۸- فا = fâ = باید (رك ذیل شماره ۲۲ و ۴۹)

۶۹- دره = dora = مخفف دوره = دور (از ریشه darga) + «و»

نسبت .

تبریز - اردیبهشت ۱۳۳۴
ادیب طوسی

